نگاه

سوءتفاهم نسل من!



فریدون مجلسی

● نسل من که در دهه ۱۹۶۰ قدم به دانشگاه گذاشت، نسلی از شکست‌خوردگان تاریخی و شکست‌خوردگان جنگ دوم جهانی بود. ایالات متحده و اروپای غربی برندگان جنگ از توسعه صنعتی و فرهنگی و رفاه نسبی برخوردار بودند و بقیه جهان که در استیلای برندگان و غالبا تحت استیلای استعماری آنها بود، رفاه غرب را حاصل ثروت‌های ربوده‌شده از خودشان می‌انگاشتند و تفکرات سوسیالیستی، با اتکا به شوروی که خود را مدافع ستمدیدگان جهان و مدافع استعمارزدگان و ضدامپریالیسم جهان‌خوار می‌دانست، بر آن نسل حاکم بود. درواقع در آن ادعا و آن استعمارزدگی، حقیقتی آشکار نیز وجود داشت. الجزایری‌ها در قلب پاریس با استعمار فرانسه می‌جنگیدند و آفریقای سیاه که همچون مال بی‌صاحب میان انگلیس، فرانسه، پرتغال و بلژیک تقسیم شده بود، تحت تأثیر آن جَو جهانی دست به قیام و مبارزه زده بود. هند و پاکستان، سیلان و اندونزی از استعمار رهیده بودند و در هندوچین هنوز مبارزه ادامه داشت. در ایران دولتی که پیش‌تر در قضیه نهضت ملی نفت با انگلیس درگیر شده بود، پس از ۲۸ مرداد و شکست جبهه‌ای که روشنفکران کشور را پشت‌سر خود داشت و اکنون تبلیغات شوروی و طرفدارانش نیز بر آنها افزوده شده بود، کینه‌ای علیه غرب در دل‌ها برافروخته بود. جهان به دو قطب سوسیالیسم و کاپیتالیسم تقسیم شده بود و آمریکا دوستان خود را در میان حکومت‌های ضدکمونیست می‌جست، بدون توجه به اینکه تا چه اندازه فاسد و مستبد بودند. در چنان شرایطی، نسل جوان جهان‌سوم از هر صدایی که علیه استعمار برمی‌خاست و از هر اقدامی در آن مسیر استقبال می‌کرد؛ به‌ویژه اگر با پیروزی و موفقیتی همراه می‌بود. چنین اتفاقی در مبارزه‌ای که در کوبا به همت گروهی از جوانان روشنفکر علیه دولت فاسدی که با پشتیبانی آمریکا حکومت می‌کرد، آغاز شد و به موفقیت رسید. چهره‌های جوان فیدل کاسترو و رفیق آرژانتینی همراهش «چه‌گوارا» که فاتحانه وارد هاوانا شدند، به نماد پیروزی علیه استعمار بدل شدند و این امید را در دل‌هایشان پدید آورد اگر اینها در کنار خاک آمریکا در مبارزه علیه نفوذ و استیلای آن کشور پیروز شدند، پس ما نیز پیروز خواهیم شد. چه آزمایشگاه جالبی که نتیجه آزمایشش نیم قرن ادامه یافت و به بهشت موعود دست نیافت.

پیروزی تیم فیدل کاسترو- چه‌گوارا در میان جوانان نسل من نیز چنان امیدی را پروراند. مبارزه‌ای که در قالب نهضت مقاومت ملی پس از ۲۸ مرداد آغاز شده بود، نافرمانی می‌کرد و به سمت چپ گرایید و جوانانی را که اکنون بر خلاف گذشته بیشتر از شهرهای کوچک و گروه‌های فرودست جامعه به دانشگاه روی می‌آوردند، جلب و جذب کرد و به مقاومت‌های چریکی و مسلحانه‌ای انجامید که واقعه سیاهکل را می‌توان کاریکاتوری محاسبه‌نشده با حرکت فیدل کاسترو و چه‌گوارا در کوبا تلقی کرد که به‌سرعت به شکست انجامید. حرکت‌های مسلحانه و عملا تروریستی گروه‌های دیگر نیز مانند همیشه و همه‌جا به خشونت بیشتر نظام حاکم و تنگ‌ترشدن حلقه فشار بر کل جامعه منجر شد. چه‌گوارا از سوی دوستش کاسترو به ریاست بانک مرکزی کوبا گماشته شد. چنین سمتی در قالب روح مبارز و ماجراجوی او نمی‌گنجید. او که شاهد و دخیل در آن پیروزی آسان در کوبا بود، اکنون حتی آن کشور جزیره‌ای را برای خود تنگ می‌انگاشت، سر به آفریقا نهاد در جنگ‌های به گفته خودشان آزادی‌بخش، در کنگو علیه استعمارگران بلژیکی و قاتلان پاتریس لومومبای شهید شرکت کرد و با مبارزان آنگولا هم‌سنگر شد. به آمریکای لاتین بازگشت و همراه با چریک‌های بولیوی برای روی کارآوردن دولتی انقلابی وارد مبارزه شد. در هشتم اکتبر ۱۹۶۷ اسیر و فردای آن اعدام شد. سال‌ها بعد به درخواست فیدل کاسترو جنازه‌اش به کوبا منتقل شد تا در آنجا به یادش آرامگاهی درخور بسازند. در حالی که در زمان حیاتش احتمالا کاسترو نیز دورشدن آن جوان ماجراجو و خشن را از پیرامون خودش مغتنم می‌شمرد. عکس مشهوری که از چهره قهرمانانه و مبارز چه‌گوارا در آن سال‌ها گرفته شد و شهرت جهانی یافت، عامل مهمی در جلب و جذب جوانانی بود که منطقی جز احساسات، محرک عملکردهایشان نبود؛ نکته‌ای که در آن روز مطرح نبود، این بود چه کسی از سوی ملت به دسته‌ای ماجراجوی خشن وکالت داده است که به نام او بکشند و دیگران را نیز به کشتن دهند تا شاید روزی به قدرت دست یابند و چنین‌وچنان کنند.

ادامه در صفحه ۱۹

مرگ «چه»

در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ در «روزاریو»، دومین شهر مهم و بزرگ آرژانتین به دنیا آمد. خانواده‌اش از تبار اسپانیایی و ایرلندی بودند که گرایش‌های سیاسی چپ داشتند، «ارنستو» بزرگ‌ترین فرزند خانواده بود. در سال ۱۹۵۳ از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد و سپس سفر به دیگر کشورهای آمریکایی را آغاز کرد، سفری که نقطه عطفی در زندگی او بود. در سال ۱۹۵۴ زمانی که در «گواتمالا» بود، با پشتیبانی از حکومت «جاکوب آربنز»، که منتخب مردم بود، قدم به عرصه مبارزات سیاسی گذاشت. آربنز در نتیجه توطئه و در مداخلات تجاوزکارانه سازمان سیا سرنگون شد و «چه» به مکزیک گریخت. اندکی بعد به فیدل کاسترو و دیگر انقلابیون پیوست که با جنبش ۲۶ ژوییه در پی بر اندازی دیکتاتوری «فولژ نیسو باتیستا» در کوبا بودند.«گوارا» در دسامبر ۱۹۵۶ ازجمله مبارزانی بود که به منظور آغاز مبارزه چریکی از عرشه کشتی کوچک «گرانما» قدم به خاک کوبا گذاشتند. او که در اصل پزشک گروه بود، مانند یک فرمانده ارتش شورشی ظاهر شد. در پی سقوط «باتیستا» در دسامبر ۱۹۵۶، چه‌گوارا یکی از رهبران حکومت تازه کارگران و دهقانان شد و پست‌های دولتی متعددی مانند ریاست بانک مرکزی کوبا و وزارت صنایع به او واگذار شد. چه‌گوارا بارها به نمایندگی از کوبا در مجامع مختلف مانند سازمان ملل متحد شرکت کرد. او در مقام یکی از رهبران جنبش ۲۶ ژوییه به برگزاری گردهمایی‌های گروه‌های سیاسی- که سرانجام در ۱۹۶۵ به بنیان‌گذاری حزب کمونیست کوبا انجامید- یاری رساند. گوارا در اوایل ۱۹۶۵ از همه مسئولیت‌ها و پست‌های دولتی کناره‌گیری کرد و به منظور کمک به پیشبرد مبارزه‌های ضدامپریالیستی در دیگر کشورها، کوبا را ترک کرد و همراه با داوطلبانی که بعدها در «بولیوی» به او پیوستند، نخست به کنگو «زئیر» رفت و در جنبش ضدامپریالیستی آن کشور به رهبری «پاتریس لومومبا» شرکت کرد. از نوامبر ۱۹۶۶ تا اکتبر ۱۹۶۷، جنبش چریکی بولیوی را بر ضددیکتاتوری نظامی آن کشور رهبری کرد. این آخرین مبارزه «چه» بود.

اوراچگونه کشتند؟

در نحوه مرگ او هم همان زمان شک و تردید وجود داشت. این‌که آیا در حین مبارزه با سربازان بولیویایی کشته شد یا بعد از زخمی‌شدن دستگیر و به قتل رسیده است. اخبار رسمی همان زمان سعی بر این داشت که نشان دهد او حین مبارزه کشته شده است؛ اما میشل بوسکه همان زمان در مجله نوول ابزرواتور ثابت کرده بود «چه» از جراحات ناشی از یک جنگ تن به‌تن چریکی با ارتش بولیوی کشته نشده بلکه دقیقا بعد از دستگیری به قتل رسیده است. بوسکه می‌نویسد او در ۹ اکتبر ۱۹۶۷ نزدیک ظهر با شلیک گلوله‌ای در قلب به قتل رسید و قتل او تقریبا ۲۰ ساعت بعد از اسیرشدنش اتفاق افتاده است: «قاتل او یک افسر بولیوی (بولیویایی) است که برابر دستور مقامات عالیه کشور وظیفه منفورش را اجرا کرده است». برای اثبات ادعایش هم به سخنان دو نفری که جسد را معاینه کرده‌اند و مصاحبه یک سروان بولیویایی از هنگی که گوارا را دستگیر کرد با یک روزنامه‌نگار سند می‌آورد. او به نقل از پزشک معاینه‌کننده جسد می‌نویسد که زمان معاینه تنها پنج ساعت از زمان توقف فعالیت قلب می‌گذشته. شش گلوله به گردن و یکی از سمت چپ وارد سینه شده و قلب را سوراخ کرده است و بدن او هنوز گرم بوده است و با چنین جراحتی فرد بیشتر از پنج دقیقه نمی‌تواند زنده بماند پس در حالی که چه یک روز قبل یعنی هشتم اکتبر دستگیر شده بوده این ادعا که او از جراحات ناشی از زدوخورد کشته شده است بی‌مورد است. روزنامه‌نگار ایتالیایی هم از سرگرد پرادو سؤال می‌کند که وقتی او را دستگیر کردید جراحتی در قلبش داشت؟ او جواب می‌دهد: «من جراحتی ندیدم. می‌دانم که می‌گویند او را بعدا ما کشته‌ایم. اما حقیقت ندارد ما سربازیم نه آدمکش». چه عادت به نوشتن خاطرات روزانه‌اش داشت. بخشی از این خاطرات همان زمان از طریق یک افسر سیا با اسم رودریگز که در آخرین ساعات قبل از مرگ با چه بوده و گویا مخالف کشتنش به پنتاگون و سیا ارسال می‌شود.

لحظات آخر «چه»

چه خاطرات روزانه‌اش را می‌نوشت. هفتم اکتبر ۱۹۶۷ آخرین سطرهای وقایع روزانه خود و گروه چریکی‌اش را نوشت. روز بعد در ساعت یک بعدازظهر در یک دره کم‌عرض و تنگ، جایی که برای درهم‌شکستن محاصره به انتظار شب نشسته بودند، نیروی عظیمی از دشمن بر آنها تاخت. گروه کوچک مردانی که واحد چریکی را تشکیل می‌دادند تا گرگ‌ومیش بامداد قهرمانانه جنگیدند. ازکسانی که در نزدیک‌ترین مواضع به «چه» می‌جنگیدند کسی زنده نماند جز دو نفر که به همراه «چه» مجروح و دستگیر شدند. روز بعد از دستگیری «چه» با شنیدن صدای شلیک فهمید که دو هم‌رزم «پرویی» و «بولیوی‌اش» اعدام شده‌اند. نوبت به «چه» رسیده بود، مجری اعدامش دستخوش تردید شده بود. «چه» با استواری فریاد زد «شلیک کن نترس!» آنگاه با شلیک یک رگبار مسلسل از کمر به پایین حکم اجرا شد. دستور داشتند او را از سر و سینه هدف قرار ندهند تا مرگش به تعویق بیفتد. این تصمیم عذاب «چه» را طولانی می‌کند تا این‌که گروهبانی که او نیز مست بوده است گلوله‌ای به پهلوی او شلیک می‌کند و به زندگی‌اش پایان می‌دهد. این شیوه رفتار، درست نقطه مقابل احترامی بود که «چه» بدون استثنا نسبت به افسران و سربازان بسیاری نشان می‌دادکه به اسارت او درآمده بودند. برای «چه» ساعت‌های پایانی زندگی‌اش در چنگ دشمن فرومایه قطعا بسیار تلخ بوده است؛ اما هیچ‌کس بهتر از او آمادگی گذراندن چنان آزمونی را نداشت. هشتم اکتبر چه‌گوارا تیرباران شد. جسدش را به هلی‌کوپتر بستند تا به همه اعلام کنند که چریک مبارز را دستگیر کرده‌اند پس از انتقال جسد «چه» به «هیگوئرا» روستایی در شمال بولیوی، تازه همه فهمیدند چه کسی کشته شده است. حکومت وقت از ترس، جسد «چه» را سوزاند و بقایای استخوانش را در مکان نامعلومی خاک کرد.

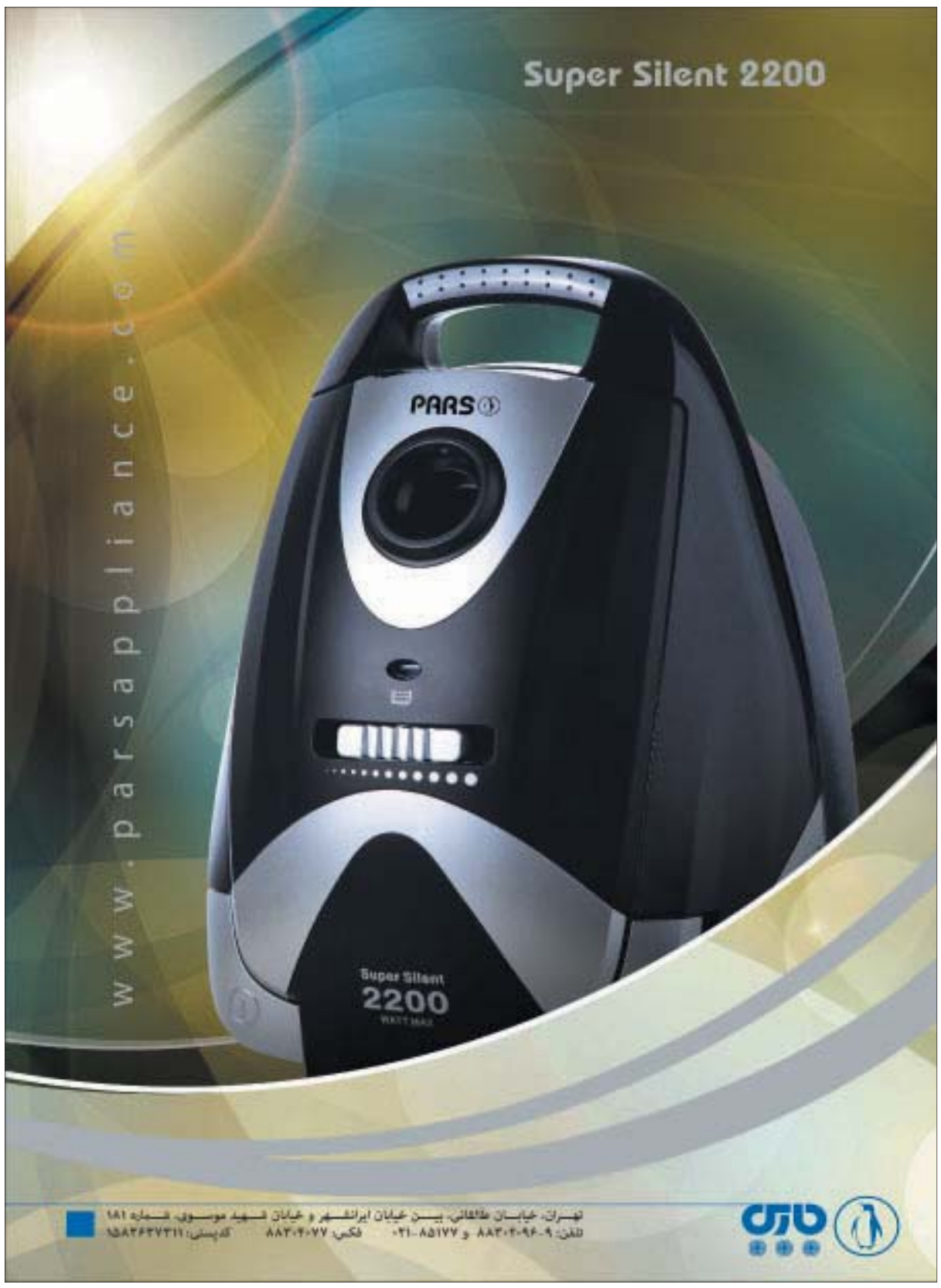
سرانجام قاتل و مقتول

سال‌ها از محل دفن چه‌گوارا اطلاعی در دست نبود تا اینکه در سال ۱۹۹۵ یک ژنرال بولیویایی که در عملیات دستگیری او شرکت داشت مکان دفن وی را افشا کرد؛ مکانی که در کنار باند یک فرودگاه در نزدیکی جایی که در آن به قتل رسیده بود قرار داشت. بقایای جسد چه‌گوارا در سال ۱۹۹۷ (میلادی) به کوبا انتقال یافت و در سانتاکلارا، شهری که پیروزی‌های زیادی در جریان جنگ‌های انقلابی کوبا کسب کرده بود، دفن شد و بنای یادبودی به افتخار او ساخته شد. قاتل چه‌گوارا «ماریو تران» در سال ۲۰۰۶ به بیماری آب مروارید دچار شد و در یک بیمارستان در کوبا مداوا شد.

پسر او در مصاحبه با روزنامه Santa Cruz de la Sierra گفته بود: چهار دهه از زمانی که پدرم کوشید تا یک رؤیا را نابود کند گذشت و «چه» بازگشت و نبرد دیگری را برد و ماریو تران پیر به او چشم‌هایش را برای دیدن رنگ آسمان و جنگل‌ها و خنده نوه‌هایش هدیه داد.

امروزه پس از گذشت نزدیک به ۵۰ سال از مرگ «چه» هنوز هم او یکی از چهره‌های محبوب به‌ویژه درمیان جوانان است. شخصی که تصویرش بر پیراهن‌های سرخی نقش بسته که جوانان معترض بر تن می‌کنند، بی‌آنکه از اندیشه‌های انقلابی و خبر داشته یا حتی جهان‌بینی او را پذیرفته باشند. شاید بیش از اینکه اعتقاد سیاسی و شیوه مبارزه او تقلید شود، شخصیت «چه» است که برای جوانان جذاب شده است؛ او برای جوانانی که هیچ وقت هم‌عصرش نبودند، بدل به یک نماد شد و برای هم‌عصرانش، بدل به یک نوستالژی. ظاهر تیپیک چهره‌اش هم، البته در این نمادسازی بی‌تأثیر نبود. مجله تایم چه‌گوارا را جزء یکی از صد چهره تأثیرگذار در قرن بیستم انتخاب کرده است. در استکهلم بیش از ۳۰۰ عنوان کتاب درباره او منتشر شده است. کافه‌ای در مالزی وجود دارد که روی تمام فنجان‌های قهوه‌اش عکس او چاپ شده است و پاتوق طرف‌داران «چه» است. تفریح جوانان میلانی، فروش تی‌شرت‌های «چه» کنار خیابان‌هاست. دولت برزیل نام چند سینمای این کشور را «ارنستو چه‌گوارا» گذاشته است. کلاه مدل «چه‌گوارا» پرفروش‌ترین نوع کلاه در تابستان‌های ترکیه است. مارک «چه‌گوارا» معروف‌ترین مارک سیگار در سودان معرفی شده است و باز هم طبق آمار مجله تایم حدود ۷۶ درصد از جوانان دنیا «چه» را می‌شناسند و برای او احترام قائل‌اند. مردم بولیوی به خود می‌بالند چون «چه» برای آنان و در آنجا کشته شده است. هرازگاهی دعوای میان ملت‌ها هم بالا می‌گیرد؛ ایرلندی‌ها معتقدند چون پدر «چه» اهل این کشور بوده است «چه» به آنها تعلق دارد. آرژانتینی‌ها می‌گویند چون او ملیت این کشور را داشته و در همان‌جا تحصیل کرده؛ بنابراین یک آرژانتینی است. کوبایی‌ها اعتقاد دارند که چون «چه» در سرزمین آنها و به‌خاطر آنها جنگیده و در یک سخنرانی گفته است افتخار می‌کند کوبایی باشد، او اهل کوباست. چه‌گوارا را نمی‌توان متعلق به یک کشور دانست، چه آنکه نام و عکس چه‌گوارا امروزه در تمامی کشورهای دنیا به نماد اعتراض در مقابل استبداد و سرمایه‌داری نوین بدل شده است.





چگوارای ما

ادامه از صفحه اول

یک ترجمه هم در خارج کشور شده بود و آمده بود ایران به دست ما رسیده بود که دست‌به‌دست می‌گشت. هرکسی آن زمان این کتاب را می‌خواند به سه تا ۱۰ سال زندان که جزء جرائم دادگاه نظامی شاه بود محکوم می‌شد.

به‌طور مشخص گفته می‌شود که چریک‌های فدائی در ایران بیش از سایر گروه‌های سیاسی از شیوه مبارزه چه‌گوارا متأثر بودند، درست است؟

بخشی از فدائیان یعنی گروه احمدزاده- پویان یا گروه جنگل، مدل جنگ چریکی روستایی را در سیاهکل شروع کردند که به سرانجام نرسید. البته به‌جز چه‌گوارا، در ایران از ماریگلا هم که مدلش جنگ شهری بود الگو می‌گرفتند. اگرچه تنها فدائیان نبودند که الگو گرفتند. گروه‌های مختلف دیگر هم بودند. مجاهدین هم بودند البته مجاهدین در استراتژی، ملهم از انقلاب الجزایر و فلسطین بودند.



ولی مدل سیاهکل را بیشتر از همه به تأثیرگرفتن از مبارزات «چه» نسبت می‌دهند. آیا این صحت دارد یا نوعی اغراق و برجسته‌سازی است.

چون چریک‌ها کمونیست بودند و می‌خواستند آن مدل را پیاده کنند، این شباهت‌سازی درباره‌شان می‌شود. آنها خیلی جوگیر شده بودند. فکر می‌کردند می توانند موتور محرک یک جامعه را به حرکت درآورند. یک عده فدا شوند که فداشدن را یاد دیگران بدهند. درحالی‌که انقلاب تقلیدی نیست. شرایط خودش را می‌خواهد. یک درخت هم در خاکی رویش پیدا می‌کند و سایه‌گستر می‌شود. اگر در خاک دیگری بکارید شاید رشد نکند. مسئله محبوبیت چه‌گوارا در بین سیاسیون آن زمان بیشتر ناشی از منش فردی «چه» بود تا جایی که حتی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد از چه‌گوارا دفاع می‌کرد. یعنی از آدمی که در اوج قدرت آن را رها می‌کند، زندگی سخت پیشه می‌کند و به‌دنبال نجات بقیه می‌رود دفاع می‌کرد.

شریعتی که طرفدار فعالیت چریکی نبود.

بله او مذهبی بود اما رفتار چه‌گوارا را نوعی ایثارگری می‌دانست. سخنرانی‌هایش در دفاع از چه‌گوارا را می‌توانید گوش کنید. خیلی‌ها تشبیه‌سازی تاریخی می‌کردند. چه‌گوارا فدایی‌شدن را انتخاب کرد که مردم راهشان را ادامه دهند. چه‌گوارا یک نفوذ عام در ایران داشت و بیشتر مشی مبارزه و نفس ایثارگری‌اش بود که مورد توجه قرار گرفت. گرچه خط‌مشی خودش را هم داشت که برخی آن را قبول داشتند و برخی نه.

منهای پایتخت

تقدیر امام جمعه همدان از نقش سردار همدانی در وقایع ۸۸

● **فارس- همدان:** آیت‌الله غیاث‌الدین طه‌محمدی، امام‌جمعه همدان، گفت: سردار همدانی در مقابله با فتنه ۸۸ نیز نقش مؤثری داشتند به‌طوری‌که اگر مدیریت ایشان نبود، شاید جمع‌کردن فتنه مشکل بود. او افزود: طبق وصیت سردار همدانی، ایشان در همدان دفن خواهند شد بنابراین باید مراسمی باشکوه و درخور شأن این شهید بزرگوار برگزار شود. او در ادامه با اشاره به اینکه دشمنان با ایجاد گروهک‌های تکفیری همچون داعش درصدد ایجاد چهره‌ای خشن از اسلام هستند، گفت: امثال سردار همدانی‌ها برای ترویج اسلام ناب محمدی و مقابله با اسلام آمریکایی، جان خود را در طبق اخلاص نهاده و به جنگ با باطل رفته‌اند.

درخواست امام جمعه اهل سنت گنبدکاووس برای پیگیری جدی فاجعه منا

● **ایرنا- گنبدکاووس:** «عبدالکریم جاور»، امام‌جمعه اهل سنت گنبدکاووس، در خطبه‌های نماز جمعه اهل سنت این شهرستان گفت: از طرف آحاد مردم و نیز اولیای‌دم و بازماندگان جان‌باختگان این حادثه تأسف‌بار درخواست دارم که مسئولان امر با جدیت این فاجعه را پیگیری کنند. او به‌عنوان یکی از شاهدان عینی فاجعه، سوءتدبیر و سوءمدیریت کارگزاران حج عربستان را از عوامل اصلی بروز این فاجعه دانست و خاطرنشان کرد: برخلاف شعار برگزارکنندگان حج در عربستان که خدمت به زائران را شرف و افتخار خود می‌دانند، این واقعه ثابت کرد که آنان خدمتگزاران خوبی برای میهمانان خانه خدا نیستند.

امام جمعه بجنورد:

شیعه نسل خود را افزایش دهد

● **ایسنا- بجنورد:** حجت‌الاسلام «ابوالقاسم یعقوبی»، امام‌جمعه بجنورد، گفت: با توجه به اینکه در سال‌های آینده با جمعیت پیری در کشور روبه‌رو خواهیم شد، باید نسل شیعه نیز همانند برادران اهل سنت افزایش یابد تا اهل بیت مظلوم نباشد. او با اشاره به سفر مقام معظم رهبری به استان و سخنان ایشان درخصوص افزایش نسل گفت: خراسان‌شمالی براساس آمار به این فرمایش معظم‌له لبیک گفته و فرزندآوری در آن افزایش یافته است.